هوالعلیم

ثمرات نزاع بساطت یا ترکّب احرام

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام –

جلسه ۱۲۶

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم

بسم الله الرحمن الرَّحِيمِ

در جلسات گذشته صحبت دربارۀ احرام بود که احرام امر بسیطی است و مرکب نیست. مرحوم شیخ طوسی و همین‌طور بسیاری دیگر از بزرگان قائل به بساطت هستند ولی علامه قائل به ترکّب احرام است که مرکب از نیّت و لُبس ثوبین و همین‌طور تلبیه می‌باشد و احرام را بدون یکی از اینها ناقص می‌داند.

البته ثمرۀ نزاع هم در این مسئله وجود دارد؛ مثلاً شخصی متوجه نشود و با لباس به میقات برود و در آنجا نیّت کند و تلبیه بگوید، بعد یک‌دفعه متوجه شود که لباسش [لباس احرام نیست]؛ این احرام در اینجا منعقد نشده است. این‌طور نیست که منعقد شده باشد ولی فعلیتش مترتّب بر لبس باشد، چرا؟ چون مسلم این است که ما در روایات داریم: احرام

با تلبیه منجّز می‌شود،[1] درحالی‌که این شخص تلبیه را گفته است، بنابراین این تلبیه مؤثر نبوده است مثل اینکه تلبیه را در هتل بگوید؛ تأثیری ندارد.

ولی اگر ما قائل به بساطت در احرام باشیم که خودِ احرام عبارت است از همان نیّت، وقتی که در آنجا ـ حتی اگر لبس برای او محقق نشده باشد ـ تلبیه را بگوید، محرِم است اما وقتی که متوجه می‌شود، باید احرام بپوشد؛ لباس احرام، امر زائدی بر احرام است مثل انگشتر به دست کردن یا نکردن. لباس محرم باید به این کیفیت باشد. همان‌طور که در یک‌جا اگر چاره‌ای نداشت مثلاً باران بیاید و احرامش را خیس کند و خوف مرض و سرما داشته باشد، در اینجا باید همان لباس خودش را بپوشد ولی

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الاحرام، باب ۱۴، ص ۳۳۵، ح ۵:

«عن جمیلِ بنِ دَرّاجٍ عن بعضِ أصحابِنا عن أحدِهِما علیهما السلام أنّهُ قال: فی رجُلٍ صلّی فی مسجِدِ الشّجرةِ و عقد الإِحرام و أهَلَّ بِالحجِّ ثُمَّ مسّ الطِّیبَ و أصابَ طَیراً أو وَقعَ علیٰ أهلِهِ قال: "لیس بِشیءٍ حتّی یُلبِّی".»

بعداً باید کفاره‌ای بپردازد. عوض شدن لباس کاری به احرامش ندارد؛ احرام سر جای خود باقی است و محرم هم هست، از سایر محرمات هم باید اجتناب کند اما فقط لباسش در اینجا عوض شده است؛ لباسش لباس احرام نیست، آن لباس عند الضرورة متبدّل شده است، حولهٔ دیگری هم ندارد، از آن‌طرف هم باد می‌وزد، باران هم آمده و او را خیس کرده است، اگر لباسش را عوض نکند، سرما می‌خورد؛ لذا باید لباس را تغییر دهد، ولکن با این کیفیت.

اما اگر قائل به ترکّب در احرام باشیم، در اینجا با تغییر لباس اگر در ابتدا با لباس احرام تلبیه گفته باشد می‌توانیم بگوییم که احرام منعقد شد و در تبدّل لباس دیگر خدشه‌ای وارد نمی‌شود ولی اگر با لباس احرام تلبیه نگفته باشد و حالا لباس احرام تغییر کرده است چون در ابتدای تلبیه که تلبیه باید متأخّر از لبس به ثوبین احرام باشد، در اینجا تلبیه مؤثر نیست زیرا تلبیه باید آخرین جزء برای احرام قرار بگیرد، اگر بر یکی از این اجزاء متقدِّم شد، تلبیه در اینجا تأثیر ندارد؛ پس در اینجا احرام محقق نشده است. از این جهت این مسئله آثار و نتایجی دارد.

بعضی‌ها التزام را به‌عنوان احرام به اضافهٔ آنها گرفته‌اند؛ همان التزام نفسانی، نه نیّت احرام. گفته‌اند که احرام عبارت است از التزام نفس به انجام واجبات برای حج یا عمره و همین‌طور کفّ نفس از منهیّات و امثال‌ذلک.

جوابش این است که التزام با نیّت چه فرقی دارد؟! نیّت هم همین است. وقتی که شما نیّت صلاة دارید، در نیّت صلاتیه چه‌کار می‌کنید؟! همین‌که نیّت می‌کنید، این نیّت عبارت است از اقدام مکلّف بر اتیان به اجزاء صلاتیه و کفّ نفس از منافیات با صلاة؛ در اینجا التزام با نیّت تفاوت نمی‌کند.

معنای توطین نفس در احرام

در آخر الأمر، صحبت در توطین نفس است. گفته‌اند که احرام عبارت است از توطین نفس که بسیط است؛ یعنی کاری به نیّت ندارد. انسان باید در هر عبادتی نیّت داشته باشد؛ نیّت انجام این عمل، برای رضی الله تعالی را داشته باشد اما مسئلهٔ توطین نفس یعنی آماده‌کردن نفس، باید تعلق خارجی داشته باشد. متعلق خارجی توطین نفس چیست؟! انسان بدون توطین نفس نمی‌شود [عملی را] انجام دهد.

مثلاً وقتی که انسان می‌خواهد وارد مجلسی شود، توطین نفس می‌کند برای اینکه در این مجلس چه کارهایی را انجام دهد. وقتی که انسان می‌خواهد دست به یک کار مهم و شاقّی بزند، توطین نفس می‌کند که چطور باید با این مسئله مواجه شود. توطین نفس یعنی آماده‌کردن و پذیرش نفس برای این مسئله. طبعاً پذیرش نمی‌تواند به یک امر مبهم تعلق بگیرد بلکه باید به یک امر جزئی و به تشخّص خارجی تعلق بگیرد، این احرام می‌شود.

جواب این است: همان‌طوری که در جلسهٔ قبل نسبت به نیّت عرض کردیم، ما دو نیّت داریم که یك نیّت جزئی است و یك نیّت کلی است. نیّت کلی این است که مکلّف نیّت داشته باشد بر اینکه تکالیف را طبق ما أنزل اللَه به‌جا بیاورد. مثلاً الآن ما نیّت برای اقامهٔ صلاة در وقت زوال همین امروز که روز چهارشنبه است، داریم یا نداریم؟! آیا در نیّت داریم که امروز نمی‌خواهیم نماز بخوانیم؟! اصلاً می‌خواهیم اعتصاب کنیم! چون حاجتمان برآورده نشده است، ما هم امروز نماز نمی‌خوانیم! ببینیم زور خدا بیشتر است

یا زور ما! برآورده نشده است دیگر! شخصی گفت: «خدایا حاجتم را برآورده کن تا سه روز روزه بگیرم.» خدا هم حاجتش را برآورده نکرد. این شخص هم گفت: «خدایا از روی لج‌بازی با تو، نه‌تنها آن سه روز را روزه نمی‌گیرم بلکه سه روز از روزه‌هایت را هم می‌خورم! آن هم گُل روزه‌هایت را، یعنی نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم! خیال کرده‌ای؟! حالا حاجتمان را نمی‌دهی؟!» امروز اعتصاب می‌کنیم بر اینکه نیّت کنیم نماز ظهرمان را نخوانیم. اما یك وقت [این‌گونه نیست] و نیّت بر انجام صلاة ظهر را داریم؛ لذا در اینجا مسائل زیادی بر آن مترتّب می‌شود.

واجب مطلق بودن صلاة

اگر به یاد داشته باشید در مسئلهٔ واجب مطلق و مشروط گفتیم که صلاة واجب مطلق است و واجب مشروط نیست. مشروط به وقت زوال، شرط وجودی است؛ شرط وجوب نیست؛ لذا شما الآن ـ هنوز که وقت زوال نیست ـ نمی‌توانید کاری انجام دهید که عالماً و عامداً نماز ظهر و عصرتان ترک شود. فرض کنید که ظهر تا غروب مثل زمستان پنج

ساعت باشد، در این صورت شما نمی‌توانید من‌باب‌مثال پنج دقیقه به زوال، یک آمپول بی‌هوشی به خودتان بزنید و پنج شش ساعت بی‌هوش شوید!

شما که می‌گویید: «نماز واجب مشروط است»؛ یعنی تا وقتی که شرط نیامده است، اصلاً موضوع برای تعلّق حکم محقّق نشده است، یعنی خود شرط، موجِد موضوع برای تعلّق و ترتّب حکم است. اصلاً تا پنج یا دو دقیقه مانده به ظهر نماز ظهر واجب نیست! ما هم رأس دو دقیقه سرنگ آمپول را می‌کشیم و به خودمان می‌زنیم! پنج ساعت گارانتی! تا غروب می‌خوابیم، اصلاً خوابمان می‌برد! یک آمپولِ دیازپام بیست میلی، سی میلی، ـ سه یا چهار یا پنج میلی‌اش آدم را به خواب می‌برد ـ را می‌زنیم و پنج ساعت قشنگ تا وقت غروب می‌خوابیم؛ هیچ اشکال هم ندارد چون دست ما نبوده است! چون شرط تنجّز صلاة، شعور و ادراک انسان است، من هم که خواب بودم! مثل اینکه از اول [وقت]، تا پنج دقیقه بیدار بودیم و بعد خودبه‌خود خوابمان برد؛ در این صورت گناه نکرده‌ایم، خوابمان برده است.

مثل آن خوابی که ما کردیم! به شما گفتم که یك‌دفعه

خواب اصحاب کهفی رفتم، ـ کف بود، کهف نبود! ـ بیست و هشت ساعت خوابیدم! به‌به، به‌به! دیگر معلوم نبود که خدا چه دیازپامی به ما زده بود! بیست و هشت ساعت خوابیدم، قربة إلی الله! نماز ظهر، عصر، مغرب، عشاء و صبح و ظهرِ فردا و همه ...! فرض کنید که از ساعت دو بعد از ظهر امروز تا شش بعد از ظهر فردا خوابیدم! البته در آن زمان‌های سابق! آن زمان بی‌خیالی و مجردی! حالا دیگر از این خبرها نیست! آن موقع بود! خلاصه از ساعت دو بعد از ظهر تا شش بعد از ظهر فردا خوابیدم و بعد به خیابان آمدم، همین‌طور نگاه می‌کردم که چرا در روزنامه‌ها چهارشنبه نوشته شده است؟! عجب! دیوانه شده‌اند؟! الآن که سه‌شنبه است. این‌طور برای خودم توجیه کردم و گفتم که شاید یك خبری است که فردا چاپ‌خانه‌ها چاپ نمی‌کنند؛ لذا روزنامهٔ فردا را امروز چاپ کرده‌اند! بعد به شخص گفتم که آقا امروز چند شنبه است؟

ـ: گفت: چهارشنبه است دیگر!

ـ: چهارشنبه است؟! اشتباه نمی‌کنی؟!

ـ: نه آقا! چهارشنبه است دیگر!

ـ: آقا سه‌شنبه است!

ـ: برو آقا! برو پی کارت آقا! بگذار کسبمان را بکنیم و دو ریال کاسبی کنیم.

از دیگری پرسیدم، او هم گفت که چهارشنبه است، با خودم گفتم: «من که سه‌شنبه آمدم، اینها چه می‌گویند؟!» حالا من دیروز که سه‌شنبه بود، کار داشتم و برای همین از طهران آمده بودم، باید شب نزد یک نفر می‌رفتم و نامه‌ای به او می‌دادم!

خلاصه دیدیم بله! قضیه این‌طور است! تازه قضیهٔ اصحاب کهف را فهمیدم! وقتی که بیدار شدم، هیچ احساسی در من نبود، انگارنه‌انگار! کاملاً همهٔ این بیست و هشت ساعت پاک شده بود! از همان سه‌شنبه، صاف پریدیم روی چهارشنبه، اصلاً نمی‌دانم چه خوابی دیدم یا ندیدم، هیچ چیز! بلند شدم، گفتم سه‌شنبه است، ساعت شش است! زودتر نماز ظهر و عصرم را بخوانم تا قضا نشود. شروع کردم نمازم را خواندم و بعد هم به بیرون رفتم. هنوز آفتاب بود. دیدم روزنامه نوشته چهارشنبه! عجب!

حالا فرض کنید که یک نفر هم مثل ما ـ مگر نماز

واجب مشروط نیست؟! ـ دو دقیقه مانده به زوال، یک دیازپام پنجاه میلی به خودش بزند و یا علی! به‌جای نماز ظهر و عصر، مغرب و عشاء هم به خواب می‌رود! تقریباً فردا ظهر از خواب بیدار می‌شود، آیا این کار اشکال دارد؟! نباید اشکال داشته باشد؛ آیا شخص می‌تواند به این مسئله ملتزم شود؟! یعنی فقیهی می‌تواند خودش را ملتزم کند که رأس ساعت مشخصی قرصی بخورد یا آمپولی بزند که نماز واجب از او فوت شود؟! هیچ گناه ندارد! فردا هم دوباره می‌خواهد همین کار را انجام دهد؛ می‌گوید که حوصله ندارم نماز بخوانم! آن‌قدر نماز خواندیم، برای خدا بس است، دیگر چقدر نماز بخوانیم! قبل از اینکه موقع زوال بیاید، دوباره یک عدد قرص بخورد یا آمپول بزند. فقیه نمی‌تواند! چرا نمی‌تواند؟! مگر نماز واجب مشروط نیست؟!

این مسئله که انسان نباید کاری انجام دهد، دلیل بر این است که نماز واجب مشروط نیست؛ لذا اگر می‌بیند که تا ده دقیقهٔ دیگر نماز نخواند، تا غروب خوابش می‌برد مثلاً مریض است و دوایی خورده

است که خواب‌آور است و تا یک ربع دیگر خوابش می‌برد، الآن هم اذان است، در این صورت نماز همین الآن واجب فوری می‌شود چون نماز در حال فوت شدن است.

واجب مطلق بودن روزۀ ماه مبارک رمضان

عکس آن هم هست من‌باب‌مثال انسان کاری انجام دهد که نتواند صوم ماه مبارک را ادراک کند؛ این هم حرام است. روزۀ ماه رمضان واجب مشروط نیست، روزۀ ماه مبارک رمضان هم واجب مطلق است ولی وجوبش وقتیه است؛ یعنی وجوبش مترتّب بر یک وقت خاص است. اصل وجوب روزه مطلق است، مشروط نیست. اگر مشروط باشد، انسان می‌تواند عملی انجام دهد تا این واجب مشروط موضوعیت برای تکلیف پیدا نکند، درحالی‌که این عمل حرام است!

حرمت سفر برای فرار از روزه

بنابراین اشتباهی که الآن همه مرتکب می‌شوند، این است که می‌گویند: «برای اینکه امروز را روزه نگیریم، به مسافرت برویم»، این سفر حرام می‌شود! شارع گفته است: ﴿أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۚ فَمَن كَانَ

مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾،[1] این آیه مربوط به سفرهایی می‌شود که خودِ سفر درنظر گرفته شده تا بروند مثلاً کار ضروری دارد، مطلبی هست یا مثلاً می‌خواهد شخصی را ببیند و نمی‌تواند انجام ندهد.

وجوب کفارۀ افطار عمد بر مسافر به نیّت فرار از صوم

اما اگر کسی به نیّت فرار از صوم ـ خیلی‌ها این کار را انجام می‌دهند ـ به سفر برود، هم سفرش حرام می‌شود، هم نمازی که می‌خواند، تمام است، هم روزه‌اش باطل نمی‌شود و اگر چیزی بخورد باید شصت روز روزه بگیرد چون افطار به حرام کرده است؛ لذا نباید برود! اما اگر سفری پیش آمد، اشکالی ندارد، شارع در اینجا منّةً علی العباد ترخیص داده است که سفر را انجام دهد. این ثمرۀ در اطلاق و شرطیت در واجبات است.

حالا ما در مورد توطین نفس گفتیم که مربوط به نیّت عام بود. آیا همین نیّت، موقع صلاة کافی است؟!

---

[1] سورۀ بقره (۲) آیۀ ۱۸۴.

نه! در صلاة نیّت دیگری می‌خواهیم. یعنی همین‌که ما نیّت برای انجام تکلیف داریم، آیا کافی است؟! اینکه ما نیّت اتیان کُلّ ما کَلَّفَه اللَه تعالی علی العباد کنیم و بعد بگوییم: «اللَه اکبر!» کافی است؟! آیا لازم نیست دوباره نیّت کنیم؟! نه! کافی نیست! در وقت زوال، نیّت خاصّ صلاتیه می‌خواهیم؛ نیتی که به خودِ صلاة تعلّق بگیرد، البته نیّت بسیط است و مرکب نیست، دوباره خود نیّت صلاتیه برای این عمل خاص هم بسیط است. حالا این عمل خاص با آن توطین نفس چه فرق می‌کند؟! هر دوی اینها یکی هستند.

شما در مورد حج، توطین نفس بر انجام جزئیات و بر ترک محرمات می‌کنید، در موقع صلاة هم بر انجام جزئیات توطین نفس می‌کنید. این دو چه فرقی باهم دارند؟! مگر شما نمی‌گویید نیّت؟! در غیر نیّت، شما دیگر توطین نفس را هم در اینجا شرط می‌کنید، چرا در مورد نماز این حرف را نمی‌زنید؟!

چطور در مورد حج توطین نفس است اما در مورد نماز نیست؟! بأُئك تَجُرّ و بائی لا تَجُرّ که نمی‌شود! در مورد صوم مگر توطین نفس و کفّ نفس از افطار

نیست؟! پس چرا شما در آنجا این مطلب را مطرح نمی‌کنید؟! در انجام هر عبادتی، مسئلۀ توطین نفس هست، البته در محرمات هم هست.

بنابراین این مطلبی را که مرحوم آقای شیخ محمدتقی آملی در تقریرات خودشان فرمودند که احرام عبارت از توطین نفس است و بر شیخ و امثال شیخ و علامه ایراد گرفته‌اند بر اینکه نیّت جزء احرام نیست بلکه نیّت همان توطین نفس بر انجام اینها است؛[1] مطلب ایشان هم خالی از اشکال نیست چون توطین نفس، همان نیّت است که شما اسم آن را توطین نفس گذاشته‌اید. یکی اسمش را التزام می‌گذارد، یکی توطین نفس می‌گذارد، یکی هم نیّت می‌گذارد؛ اسامی مختلف است ولکن مفاهیم و مصادیق همه مصداق واحده است.

تلمیذ: برای ماه رمضان اگر در ابتدای ماه، قصد روزه کند، کفایت نمی‌کند؟!

استاد: ابتدای ماه که قصد می‌کند ولی باید برای

---

[1] مصباح الهدیٰ، ج ۱۲، ص ۴۵۷.

هر روز نیّت جدا داشته باشد. صریح روایت این است، اگر صریح روایت نبود، بله! ولکن صریح روایت بر این است که باید قبل از فجر نیّت برای صوم داشته باشد، دیگر فرمایش حضرت، نص است.[1] اگر نص نبود، اشکال نداشت و همان نیّت یک ماه کافی بود. البته همان نیّت استمرار دارد. ما هم همین هستیم مگر شما الآن نیّت نمی‌کنید که یک ماه را روزه بگیرید؟! همه همین‌طورند؛ می‌گویند: «چه زمانی ماه رمضان می‌آید»، این یعنی نیّت دارند، نیّت که شاخ و دم ندارد. می‌گویند که آقا ما به سفر رفتیم و ده روز می‌مانیم ولی قصد ده روز نمی‌کنیم! خیلی‌ها سؤال می‌کنند که آقا ما ده روز می‌مانیم ولی قصد نمی‌کنیم، آیا می‌شود شکسته بخوانیم؟! نه‌خیر! لطفاً تمام بخوانید! یا بعضی‌ها می‌گویند که ما کمتر از ده روز می‌مانیم، آیا می‌شود قصد ده روز کنیم؟! خیال می‌کنند که این قصد یک امر زائد بر خودِ تحقق

---

[1] مستند الشّیعة، ج ۱۰، ص ۲۰۴:
«[فی النبوی:] مَن لم یجمع الصیام قبلَ الفجر فلا صیامَ له.»

خارجی است. می‌گویم: «وقتی خودت می‌دانی که پنج روز در آنجا هستی، چطور می‌توانی قصد ده روز کنی؟!» عوام چنین سؤالاتی می‌کنند. گاهی که به مشهد مشرف می‌شویم، از ما سؤال می‌کنند که ما قطعاً ده روز در اینجا نمی‌مانیم و باید برگردیم ولی می‌خواهیم نمازمان را تمام بخوانیم یا روزه بگیریم، قصد ده روز کنیم!

در این صورت اصلاً قصد ده روز متمشّی نمی‌شود، خودت می‌گویی که هفت روز، چطور می‌خواهی قصد ده روز کنی؟! این هم همین‌طور است؛ همین‌که شما انتظار ماه رمضان را می‌کشید یعنی نیّت دارید، اصلاً چیز جدایی نیست.

تلمیذ: قصد مربوط به عبادت نیست، یعنی انسان می‌تواند قصد کند ولی نخواهد نماز بخواند. مثلاً خانم‌هایی که مشکل دارند، اگر قصد کنند که ده روز بمانند بعد مثلاً سه روز آخر که پاک می‌شوند، باید تمام بخوانند؟

استاد: بله! باید تمام بخوانند؛ قصد به عبادت نیست، شما در هر چیزی قصد می‌کنید، انسان در

همه چیز نیّت می‌کند. شما که الآن می‌خواهید به بیرون بروید، قصدِ رفتن نمی‌کنید؟! قصد رفتن یعنی میل دارید؛ چیز زائدی که ما نداریم.

تلمیذ: بعضی‌ها آخر ماه مبارک که مشکوک می‌شوند، می‌گویند که مسافرت بروید و روزه را بخورید زیرا بعضی‌ها عید اعلام کرده‌اند و بعضی‌ها عید اعلام نکرده‌اند، در این صورت می‌گویند که به مسافرت می‌رویم چون خیالمان راحت می‌شود.

استاد: نه، در آنجا یك قصد عقلائی بر این مسئله مترتّب است؛ انسان تقریباً می‌تواند بگوید که نسبت به ماه وثوق دارد اما برای اینکه اطمینان زائدی به‌حسب لیطمَئن قَلبی باشد، می‌گوید که حالا ما چرا بخواهیم روزهٔ شك‌دار بگیریم؟! با اینکه فردا ممکن است عید باشد اما برای اینکه کاملاً مطمئن باشیم، با رفتن به سفر، این امساك را با خیال راحت کنار می‌گذاریم.

اما اگر شخص اصلاً نسبت به حلول ماه شک دارد؛ واقعاً شک دارد و نمی‌داند، حق ندارد که برود! باید استصحاب بقاء صومیّت کند، البته استصحاب موضوع در اینجا جاری نیست، همان حکم را باید

استصحاب کند؛ یعنی تا اینکه شهر جدید بیاید، آن استصحاب حکمی در اینجا جاری است و نباید برود. خیلی‌ها اطلاع ندارند مثلاً خیلی از ائمهٔ جماعات با اینکه می‌دانند، می‌گویند که به‌خاطر اینکه اعلام شده است و مردم فلان‌اند، پس نمازمان را بخوانیم مثلاً خیلی نماز عید فطر مهم است! آقا! باید عید بشود تا نماز بخوانید!

خوب به یاد دارم که یک وقت طفل پنج‌ساله بودم، در زمان آقای بروجردی ـ خدا رحمتشان کند ـ آخر ماه رمضان یوم‌الشک بود! اصلاً یوم‌الشک که هیچ، یوم‌القطع بود! خلاصه خیلی قضیهٔ عجیبی بود. برای آقای بروجردی هم ثابت نشده بود. قطعاً آن روز، روز سی‌ام ماه مبارک بود. بنده‌خدایی در طهران که حالا اسمش را نبریم، روزه‌اش را خورد و گفت که برایم ثابت است و روزهٔ خود را افطار کرده‌ام. حالا اصلاً روزه نمی‌گرفت! معده‌اش را عمل کرده بودند اما می‌گفت که من الآن می‌خورم. ایشان خیلی کار اشتباهی کرد، در همه‌جا؛ این‌طرف و آن‌طرف بازار هم پیچید که فلانی گفته است که امروز روز

عید است و جلوی افراد چایی و آب خورده است. آقای بروجردی می‌گفتند که برای من ثابت نشده است. هرچه آمدند و رفتند [فایده‌ای نداشت] تا اینکه اطرافیان گفتند که آقا عیب است! زشت است! مصلحت نظام است! هان ببخشید! مصلحت نظام روحانیت است! مصلحت مرجعیت است! مصلحت فلان است! از این حرف‌ها دیگر. از این مصالح که هستند! بله، افرادی که ماشاءالله ...! ایشان می‌گفت که مصلحت چیست؟ ماه را ندیده‌ام، اعلان هم نمی‌کنم! اینجا است که انسان باید در قبال فشار اطرافیان، صلابت داشته باشد و سست نشود.

دوباره فشار از این‌طرف، علماء بلاد، رئوس مُدُن و امثالهم، تلگراف بزن و چه اتفاقی می‌افتد آقا! آبرو می‌رود! خلاصه ایشان بعدازظهر حکم کردند بر اینکه روزه [را افطار کنید]. گفتند که برای ایشان ثابت شده است، حالا دیگر چه می‌دانیم؟! گفتند ثابت شده است؛ بیش از این دیگر ما توضیح نمی‌دهیم که چه شد! من به یاد دارم که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ تا بعد از ظهر آن روز روزه داشتند. حتی به ایشان گفتند که بیرون بروید، ایشان

گفتند: «وقتی که ماه رمضان است، برای چه باید بیرون بروم؟! یعنی چه؟!» مرتباً به مساجد فشار می‌آوردند که در مساجد نماز بخوانند، خوب به یاد دارم. بعد گفتند که آقای بروجردی حکم کرده است، ایشان گفتند: «وقتی آقای بروجردی حکم کرده است، ما باید از باب اینکه حکم مرجع است ـ لابد برایش ثابت شده است یا هر چه که هست ـ اطاعت کنیم و انجام دهیم.»

من نمی‌خواهم به ایشان [ایراد] کنم چون شاید به‌اصطلاح برای ایشان مظنه‌ای بود ولی من با این مبانی‌ای که الآن دارم، اگر آقای بروجردی هم حکم می‌کرد، روزه می‌گرفتم. اگر مرجعی حکم کند و انسان یقین داشته باشد بر اینکه حکمش مخالف است، حرام است که از او اطاعت کند. حرام است، نه اینکه واجب است!

صورت نافذ بودن حکم مجتهد

حکم مجتهد در صورتی نافذ است که انسان علم یا حداقل شک به موافقت با حکم الله داشته باشد ولی اگر انسان یقین به مخالفت حکم مجتهد با واقع داشته باشد، حرام است که از او اطاعت کند. باید

روزه بگیرد و ترتیب اثری به حکم او [ندهد] حالا البته نباید دادوبیداد کند، برود برای خودش انجام دهد، خیلی اتفاق افتاده است که راجع به رؤیت ماه حکم کرده‌اند؛ ما هم می‌بینیم. حالا امسال این‌طور شد ولی همهٔ سال‌ها اختلاف بود. خلاصه حکم می‌شود و شما می‌دانید که این مسئله صحّت ندارد؛ لذا نباید روزه را افطار کنید بلکه باید روزه بگیرید.

لزوم مراقبت انسان نسبت به اطرافیان

آن سال عجیب بود که این قضیه اتفاق افتاد و اینها برای ما عبرت است که مواظب باشیم. اطرافیان مسائل را درست می‌کنند، این‌طرف، آن‌طرف که این‌طور است و آن‌طور است، مصلحت است، فلان است، آدم را کم‌کم شل می‌کنند و در یک امر واقع‌شده قرار می‌دهند؛ انسان باید بایستد و اعتناء نکند والاّ کلاهش پس معرکه است!

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد